

نگاهی به ساختار قدرت سیاسی

ایران در عصر قاجار

(از ابتدا تا ظهور مشروطیت)

تحقیق از: موسسه تحقیقاتی «در راه نور»

در این مقاله برآنیم تا شناختی روشمند از نظام سیاسی ایران در دوران قاجاریه با استفاده از روش جامعه‌شناسی سیاسی، ضمن تفکیک عناصر سازنده و پایدار ساختار قدرت سیاسی و شناسایی عوامل مستقر در نحوه توزیع و انتقال آن، چارچوبه‌ای تئوریک برای تحلیل حوادث سیاسی و اجتماعی ارائه دهیم. نوشتار حاضر، در پی تبیین ساختار قدرت سیاسی و توزیع آن در ایران عصر قاجار، از ابتدا تا ظهور مشروطیت می‌باشد.

در اینجا سعی شده است با ارائه مختصات ساختار قدرت سیاسی آن دوران، بازیگران اصلی قدرت را شناسایی نموده با تعیین مکان هندسی هر یک در هرم قدرت، و نیز نقشی که در آن بر عهده داشته‌اند، برآیندی از نحوه صورتبندی و چگونگی توزیع قدرت سیاسی به دست دهیم.

در دوران قاجاریه، به نخستین تلاشها برای ایجاد دگرگونی و تحول در ساختارها و نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برمی‌خوریم. تلاشهایی که بر کنش خود را در انقلاب مشروطیت به منصفه ظهور می‌رسانند. از آنجا که بخش عمده کوششهای یاد شده از سوی عناصر اصلی و کنشمند قدرت سیاسی حاکم صورت پذیرفته است، شناسایی این عناصر نکته دیگری است که به تلویح در نظر داشته‌ایم. هر چند، در مواردی مانع انجام اصلاحات و ایجاد دگرگونیها هستند.

نگارنده، از آنجا که نیک آگاه است بحثهایی از این دست که در پی تبیین تئوریک پدیده‌های تاریخی هستند، همچون شمشیری دو دم، از سویی با ارائه چارچوبی به درک بهتر و انفورماتیک پدیده‌ها در کلیت شناسایی یاری

رسانده، و از دیگر سو به لحاظ کلی گویی ناگزیر خود، تلاش در جهت جمع آوری آنچه در گستره ای وسیع مطرح است در سطحی محدود برای مشاهده بهتر متغیرهای وابسته و متغیرهای بینابینی را - بناگزیر - نمی کاود؛ خاطر نشان می سازد آنچه پیش رو دارید، خلاصه ای است از حاصل پژوهش چند ساله درباره موضوع بحث، که امیدوار است به زودی به طبع برسد. در آنجا سعی شده از فاصله میان آنچه گفته شد - پراکندگی و گوناگونی متغیرهای موجود، و ارائه تبیین های کلی از پدیده های مورد بررسی - کاسته شود. بدین لحاظ، این مقاله، تنها درآمدی بر آنچه در اصل نگاشته شده تلقی می گردد.

مقدمه

به قدرت رسیدن قاجارها (با تاجگذاری آغا محمدخان قاجار در ۱۲۱۰ هـ. ق. / ۱۱۷۴ هـ. ش. / ۱۷۹۵ م.)، یعنی تکرار «جریان»ی مشخص در تاریخ سیاسی ایران. جریانی که طبق آن، یک «اتحاد ایلپاتی» با گسترش قلمرو و نفوذ خویش و جلب حمایت دیوان سالاران و برکناری تدریجی دیگر ایلات مدعی از «سپهر قدرت»، به قدرت سیاسی دست یافته و تا هنگامی که اقتدار سیاسی خویش را در استمرار اتحاد ایلپاتی و تداوم حمایت دیوان سالاری موجود و به طبع اداره امور کشور، نشان می داد و در برابر خود نیز اتحاد ایلپاتی پر قدرت دیگری نداشت، بر اریکه قدرت سیاسی پابرجا می ماند.

پس از صفویه، قاجارها تنها بازمانده قدرت ایلپاتی اند که برای کسب قدرت سیاسی، در میان دیگر ایلات موجود، می توانند همچون جایگزین تلقی شوند. با مرگ کریم خان زند و کاهش قدرت سیاسی خاندان زند، و نیز افول همبستگی این حکومتگران با دیوان سالاری موجود به رهبری حاجی ابراهیم خان کلانتر، قجرها میدان را برای توسعه و گسترش نفوذ و اقتدار خویش آماده یافتند.

آغامحمدخان، پسر محمدحسن خان قاجار - که پدرش به دست زندیه به قتل رسیده و خود نیز در جوانی به دست همانها خصی شده بود - با تحقق اتحاد ایلپاتی قاجارها و پیوند دادن دیگر ایلات به این مجموعه، صف بندی جدیدی در برابر اتحاد ایلپاتی رو به ضعف و فرسوده خاندان زند بوجود آورد. دیوان سالاری موجود نیز - که هیچ گاه از سمت گیری سیاسی مشخصی برخوردار نبوده، همواره در خدمت رهبران ایلپاتی حاکم بود - اندک اندک با نواختن به سبک قاجاریه، همنوایی آغاز نمود.

به قدرت رسیدن قاجار به لحاظ استقرار سیاسی، نوعی جابجایی در سطح ترکیب ایلیاتی حاکم به شمار می آید؛ زیرا همراه با تعویض جای ایلات قاجاریه و همیمانان شان با ایلات «لک» و «لر» نقش معین و محدود دیوان سالاری سنتی با اندک تغییری حفظ شد. همچنین، بدین علت که حاکمیت ایلات ترک قاجاریه، به جای روند طبیعی حاکمیت ایلات زند، نتایج به کلی متفاوتی به دنبال داشت.

از آنجا که همچنان فرم اصلی و ستون فقرات حاکمیت سیاسی کشور را ایلات تشکیل می دادند، می توان ادعا داشت: در تاریخ معاصر ایران، به قدرت رسیدن قاجارها، نوعی جابجایی در موقعیت ایلات حاکم محسوب می گردد. بدین ترتیب که با به قدرت رسیدن قاجارها، «انحصار ایلیاتی» جدیدی، به ایفاء نقش ایلات خاصی که در زمان زندیه در ساختار قدرت و نحوه توزیع آن دخالت داشتند، پرداخت.

□

مناسبات قدرت و روابط حاکم در هر نظام سیاسی، بر پایه ویژگیهای ساختاری خاص قدرت سیاسی آن شکل می گیرد. با توجه به این نکته، در بررسی سیر دگرگونیهای قدرت سیاسی قاجاریه، اهمیت ویژه ای برای تعیین ویژگیهای «ساختی» آن قائل شده ایم. چه، بر این پایه می توانیم به تبیین قابل اعتمادتری از رویدادها و دگرگونیهای سیاسی این دوران دست یابیم. بدین ترتیب، به بررسی مختصات ساختار قدرت در عصر قاجاریه، پیش از ظهور مشروطیت می پردازیم. مهمترین این مختصات به زعم ما عبارتند از:

۱. اقتدار سلطانی و مطلق گرایی سیاسی: استبداد مطلقه

مهمترین و اساسی ترین ویژگی ساختار قدرت سیاسی قاجاریه عبارت است از: مطلق گرایی سیاسی. در تعریفی بالنسبه عمومی «استبداد» (Absolutism) ساخت سیاسی است با این ویژگیها: (الف) نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت حکومت (ب) وسعت دامنه قدرت خودسرانه ای که به کار برده می شود (البته برای تحقق این جنبه معمولاً دستگاه اداری متمرکزی باید وجود داشته باشد.) به عبارتی دیگر، استبداد مطلقه «حکومتی است که در

آن مردم (حکومت شوندگان) دارای نماینده، حق رأی یا هر گونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند. نامحدود بودن قدرت فرمانروا از لحاظ قانونی به نحوی که بکلی، در کار خود مختار باشد، وجود دستگاه متمرکز و شدیدالعمل که هر گونه مخالفتی را سرکوب می کند، سیستم قدیمی و استثماری و گاهی وجود روابط فئودالی، از مشخصات این حکومت است. « شاید بتوان نظام سیاسی قاجاریه را نظامی استبدادی دانست.

قدرت چونان منظومه

دیگر نظامهای مطلق گرای سیاسی، ساختار قدرت سیاسی سلطنت قاجاریه شبیه منظومه ای است که در مرکز، یک هسته اصلی و در پیرامون، عناصری قرار گرفته اند که هر یک کارکردی متناظر به جایگاه خویش در کل منظومه بر عهده گرفته اند. در طرحی هندسی، هسته مرکزی چنین منظومه ای را شاه تشکیل می دهد و طبقات اجتماع، هر یک به میزان دوری و نزدیکی به مبدأ قدرت به گونه ای ویژه استقرار می یابند. لازم به یادآوری است که در فرم استبداد مطلق، شاه عامل بقا و دوام ساختار سیاسی است. رابطه تکاملی بین عناصر این منظومه هندسی (طبقات اجتماع) با هسته مرکزی (شاه) وجود دارد و تأثیر و تأثرات، تنها یکسویه و از بالا به پایین نیست.

در صحبت از منظومه قدرت در سطحی کلان، «شاه» و «عناصر اصلی» ساختار قدرت را می توان بنیان نظام حکومتی قاجاریه دانست. شالوده ترکیب قدرت سیاسی قاجارها را «شاه» و «عناصر اصلی» تشکیل داده و دیگر عناصر مؤثر نظیر علما، دیوان سالاری، و روابط خارجی، در واقع سطح ثانوی مناسبات حاکم بر ساختار قدرت سیاسی به شمار می آیند. این نکته به معنی نادیده انگاشتن و یا ناچیز جلوه دادن اهمیت عوامل فوق در چگونگی شکل گیری ساختار قدرت سیاسی نیست، حتی تأکیدی است بر تقدّم و تأخر ذاتی هر کدام از این عوامل در روند شکل گیری ساختار قدرت.

در هر حال، در اینجا قصد ما، تبیین نقش شاه، مبانی مشروعیت، و عوامل تحدید کننده قدرت اوست. با تکیه بر منابع اصلی این دوران و آنچه

درباره «قدرت چونان منظومه» بیان داشتیم :

لف) هسته مرکزی : شاه

از آنجایی که شاه توزیع کننده مراتب بعدی قدرت بوده، عزل و نصب عمال حکومتی طبق فرمان او انجام می گرفته، تمام جزئیات دخل و خرج دولت به امضای او می رسیده و دستورالعمل ولایات و فرمانهای مقاطعه گمرک و اجارات به صحنه او بوده و در ساختار قدرت سیاسی قاجاریه، نقشی محوری بر عهده داشته است. او بنا به میل و اراده شخصی، فرمان ضبط و مصادره اموال دیگران را صادر می کند، تا آنجا که احتشام السلطنه می نویسد: «اعمام و برادران و برادرزادگان و فرزندان خود و رجال و اعیان و بزرگان مملکت هم از این گونه تعرضات شاه مصون نبودند».

«سرجان ملکم» درباره استبداد مطلقه قاجارها نوشته است: «پادشاه ایران گفته شده است که از جمیع سلاطین عالم، به رعایا مطلق العنان تر و مقتدرتر است و همچنانکه مسطور شد، دلیل است بر اینکه هم از زمان قدیم بر این نهج بوده. حکم پادشاه همیشه قانون ملک بوده است... قاعده ایست در مردم این ملک که پادشاه هر چه بخواهد می تواند بکند و هر چه بکند بر او بحثی نیست. در عزل و نصب وزراء و قضاوت و صاحب منصبان از هر قبیل و ضبط اموال و سلب ارواح رعایا از هر صنف علی الاطلاق مختار است.»

«لرد کرزن» نیز گفته که شاه سه وظیفه «قانونگذاری»، «اجرا»، و «قضاوت» را خود بر عهده داشته و به این دلیل «زامدار مطلق مختار» گشته است.

ب) مبانی مشروعیت قدرت سیاسی

عواملی را که به «قدرت» پادشاهان سلسله قاجاریه مقبولیت بخشیده و دوام ایشان را ممکن می سازند، می توان در دو دسته کلی مورد بررسی قرار داد.

۱. عواملی که باورهای اعتقادی مردم را نسبت به سلطنت مطلقه سامان بخشیده و متأثر از دوران طولانی برقراری نظام سلطنتی از پیش از اسلام تا قاجاریه می باشند.

۲. عواملی که توسط نهادهای مذهبی و به ویژه سخنگویان رسمی آن، یعنی روحانیت، هماهنگ کردن نهاد سیاسی با اعتقادات دینی به کار گرفته شده اند.

فره ایزدی شاه

با نگاهی به متون تاریخی در می‌یابیم که ایرانیان از دیرباز، همواره به فره ایزدی پادشاهان اعتقاد داشته و به تکرار آن پرداخته‌اند. براساس چنین باوری، پادشاهان از دیگر ابنای بشر جدا بوده و به واسطه موهبت الهی به درجه‌ای از کمال و ادراک دست یافته‌اند که دیگر انسانها از درک آن ناتوانند. این باور حتی در دوران قاجار نیز رواج داشته است. به عنوان نمونه:

«محمدشفیق قزوینی»، اثر خود به نام «قانون» را با خطاب به پادشاه چنین آغاز می‌کند: «ما ضعیفان از همه جا بیچاره و این جمله از همه جا آواره را نه در دروازه قدم راهی و نه در کتم عدم قراری، پس از لطف خود ما را از دریای عدم به ساحل وجود رسانیده و از آن ساحل در ظل حمایت خود قرار داده به اشاره ظل الله الممدود علی الارض و فضله ... فیها بالطول والعرض از آن بلندتر است که دست این کوتاه قامتان دایره امکان به آن رسد.» هم او در ادامه آورده: «بلی همان نور شهود است که به جهت پیرایه استخلاص رفاهیت بندگان خود جناب احدیت از دریای رحمت در وجود ذی وجود و ظل الهی پرتو افکن شده، حمداً بلا انتها شکرأ بلا انقضاء، دلیل بر ثبوت از وحدت به کثرت».

«محمدحسن خان اعتماد السلطنه» نیز در «خلسه» می‌نویسد: «سلطان سایه یزدان است، هر که را تقدیر الهی به این موهبت و عنایت اختصاص داد، پیکرش را به جامه قدس و شرف پوشانید و صاحب دیهیم کرامت و افسر مکرمت گردانید. جبین او را به انوار تأیید و سعادت جاوید منور نمود و پس از آن که یک نفس نفیس را از میان کرورها مختار و منتخب فرمود نتوان گفت او مسؤول کلیه اعمال است و طرف هر نوع جواب و سؤال».

از فحوای کلام قزوینی و اعتماد السلطنه برمی‌آید که گزینش پادشان تفویض الهی است و مردم نمی‌توانند در تعیین خداوندی جرّ و وارد کنند. هر کس چنین ذهنیتی داشته باشد به قوانین خداوندی متعرض شده است. پادشاه نفس نفیسی است که توسط خداوند از میان مردم برگزیده شده، ظل الهی است که دست بشر به دامان کبریائیش نمی‌رسد. فره ایزدی در جبین اوست و حکومتش در حکم تقدیر الهی به شمار می‌آید.

دو نگین یک خاتم

از متون دینی و سیاسی عالمان شیعی چنین برمی آید که در عصر قاجاریه، ایده «سلطان عادل» جانشین پیامبر، به عنوان تفکر غالبی که سازنده ذهنیت توده های مردم نیز بوده، پذیرفته شده است. برای نمونه، «حاج محمدحسین نصرالله دماوندی»، از علماء متشرع این دوره، در کتابی به نام «تحفه ناصریه» بر این باور است که «سلطنت و نبوت دو نگین اند که در یک خاتم اند. امامت و امارت توأم اند که به یک شکم زاده اند. پس گفته پیغمبر و سلطان یکی است. فرمانروا حق اجتهاد هم دارد. اجتهاد سلطان منحصر به فرد است و عقل اوست که مدرک حسن و قبح اشیاء است.» نیز بر این باور است که «چون حکمران را عقل تمام است، خلاف همه مخالفان به وی باطل گردد. مخالفانی که مایه تباهی اسباب زندگی دیگران باشند. از این رو مجازات از لوازم ریاست است. کوبیدن سر به گرز سیاست، سر بریدن به تیغ و خون ریختن به قصد دادگری از شرایط مروت است.»

«حاج میرزا محمد نائینی» نیز در رساله «وجوب سلطنت ناصرالدین شاه» به چنین مضامینی اشاره می نماید. «دکتر پروگشن»، ایلچی پروس تأکید می کند که ایرانیان به ارتباط میان بیرون رفتن شاه از تهران و خرابی هوا و بهبود یافتن آن با بلند شدن صدای غرش توپها که خبر بازگشت قبله عالم را می دهند، جداً معتقدند. «لرد کرزن» معتقد است که منزلت آسمانی مقام سلطنت در ایران تا آنجاست که: «شاه هیچوقت در یک شام رسمی حضور نمی یابد و یا با اتباع خود بر سر سفره واحدی صرف طعام نمی کند، مگر در یک مورد ملی و عام که فقط با رجال طراز اول خانواده خویش در جشن نوروز شرکت می نماید، اما طرز رفتار و طرز بیان حتی معتمدترین وزیران که در پیشگاه شاه معمول می دارند ابراز اطاعتی بنده وار و ستایش تعلق آمیز است.»

روشن است که این اعتقاد درونی در شرایط گوناگونی کم و زیاد شده و به عبارتی دیگر: میان تواناییهای عملی ساخت سیاسی و نمود آن در ایجاد نظم اجتماعی مورد توافق طبقات حاکم و کاهش یا افزایش باورهای ذهنی مشروعیت بخش حکومت، تناسبی مستقیم برقرار بوده است.

پادشاهان قاجار، با آنکه هرگز نظیر صفویه از یک مشروعیت از پیش داشته و ذاتاً مذهبی برخوردار نبوده اند، به تقریب در تمام طول حکومت خود، در صدد جلب

حمایت روحانیون برآمده و از این طریق برای کسب مشروعیت و استمرار حکومت خویش بر عوامل عینی و ذهنی موجود پافشاری کرده‌اند.

ج) عوامل تحدید کننده قدرت مطلقه پادشاه

سواى آنچه به صورت تئوریک درباره نقش شاه در ساختار قدرت سیاسى قاجاریه گفته شد، عواملی در این نظام وجود داشتند که قدرت و اقتدار بی حد و حصر وی را محدود کرده و به طور خودکار و با مکانیزمی درون سیستمی، اراده مطلق شاه را به سطحی نسبی کاهیده بوده‌اند. مهمترین این عوامل به شرح زیرند:

۱. عنصر شریعت و نهاد دینی آن یعنی دستگاه روحانیت: جامعه ایرانی از دیرباز یک جامعه «مذهبی» بوده و هست. بسیاری از پادشاهان ناگزیر بوده‌اند، حتی اگر اعتقاد و پایبندی جدی به اسلام به عنوان دین مردم نداشته باشند، در عمل تظاهر به دینداری و رعایت حدود شرعی بنمایند. شاید گفته سرجان ملکم، منظور ما را دلیل آشکاری باشد: «هیچ چیز مانع اجرای حکم او (شاه) نشده است مگر مراعات و نهی شریعت».

۲. ساخت قبیله ای و ایلیاتی قدرت سیاسی: بایستی توجه داشت که اگر چه رهبران ایلات همواره تابع قدرت شاه بوده‌اند، اما در عین حال در مبادلات قدرت، به دلیل قدرتمند بودنشان، او ناچار بوده با به حساب آوردن آنها، حمایتشان را از دست ندهد.

۳. وجود طبقه قدرتمند زمینداران بزرگ: این گروه قدرتمند اقتصادی، ضمن تأمین منابع مالی و مخارج دربار و دیوان شاه، با دادن آذوقه و حتی سرباز، از سریر سلطنت دفاع می‌نموده‌اند، و شاه سعی می‌کرده با پاسداری از حوزه منافع ایشان حمایت آنها را به سوی خود جلب کند.

شاه در مقاطعی از روی اجبار تصمیماتی را که قلبی هیچ تمایلی به آنها نداشته، به صرف رعایت مصالح وقت و تداوم نقش سیاسی نهاد سلطنت اتخاذ می‌نموده است. در این دوران، ناسازگی (Paradox) سلطنت استبدادی مطلقه و ساخت جامعه ایرانی که توزیع قدرت را تنها به شکل ملوک الطوائفی آن ممکن می‌ساخت، مهمترین تناقض ذاتی «اقتدار» واقعی نهاد سلطنت را تشکیل می‌دهد.

۲. بازیگران اصلی قدرت

هیأت حاکمه قاجاریه یا عناصر تشکیل دهنده ساختار سیاسی پایین تر از مقام سلطنت، در هرم قدرت سیاسی قاجاریه از این قرارند:

۱. «نخبگان مرکزی» که عبارتند از: رؤسای ایل قاجار، شاهزادگان، درباریان، تیولداران، مستوفیان، وزرا، فرمانفرماها و اشراف بزرگ (السلطنه‌ها، الدوله‌ها، الملکها، الممالکها و ...) از آنجایی که اینان، اطرافیان و نزدیکان شاه را تشکیل می‌داده‌اند، بیشتر مناصب دولتی، به ویژه مقاماتی نظیر وزارت، حکومت ایالات بزرگ و مناصب بالای قشونی در اختیارشان بوده است.

۲. عده‌ای هستند که می‌توان از آنها تحت عنوان «نخبگان محلی» یاد کرد: اعیان و اشراف محلی، خوانین، صاحب منصبان محلی و میرزاها. اینان در مناطق خودشان، مناصب دولتی را در اختیار و انحصار داشته‌اند. نیز، با آنکه وظیفه روحانیون، به صورت رسمی جزء اجزای اصلی تشکیل دهنده سازمان قدرت سیاسی قاجاریه محسوب نمی‌شده است، بایستی گروهی را که دارای مقامات دینی - دولتی، نظیر امام جمعه، شیخ الاسلام و قضاوت بوده‌اند، جزء عناصر هرم قدرت سیاسی قاجارها دانست.

دسته بندی عناصر اصلی تشکیل دهنده هرم قدرت سیاسی قاجاریه از قرار زیر است:

الف) شاهزادگان

وجود شاهزادگان بیشمار (که از نتایج مهم دوران طولانی سلطنت فتحعلیشاه می‌باشد) از معضلات خاص نظام قاجاریه است.

جانشین مشخص سلطان در رأس شاهزادگان، ولیعهد بوده است. او بر اساس یکی از رسوم قدیمی قاجار، در کودکی انتخاب شده و به مقام حکومت آذربایجان، ایالت عمده ایران در آن دوران منصوب گشته و با اقامت در تبریز از نظارت مستقیم مادر دور می‌شده.

ولیعهد در محدوده ایالت خود، فعال مایشاء بوده و جلال و قدرتش کمتر از شخص شاه نبوده است. وی با در اختیار داشتن قشونی کم و بیش منظم، گاه نظیر «عباس میرزا» چندان قدرت می‌یافته که در زمان حیات پدر، جهت تقویت حکومت

مرکزی به سرکوب مدعیان سلطنت و مدعیان مقام خود، و خوانین و رهبران سرکش ایلات می پرداخته است. برای نمونه می توان از قشون کشی عباس میرزا به کرمان و تنبیه شاهزاده «حسنعلی میرزا شجاع السلطنه» که عکم طغیان برافراشته بود، یاد کرد. میزان نفوذ ولیعهد، به تناسب رابطه حسنه ای که با شاه و دربار داشته، متغیر بوده است. به عنوان مثال، می توان به تفاوت نقش عباس میرزا در زمان سلطنت «فتحعلیشاه»، و «ناصرالدین میرزا» در زمان سلطنت «محمدشاه»، اشاره داشت.

نقش شاهزادگان در ساختار قدرت سیاسی

از حدود سال ۱۲۲۰ هجری قمری (۱۱۸۴ ه. ش. / ۱۸۰۵ م.) فرمانروایی و حکمرانی ایلات و ولایات ایران، بنا به اصرار مستقیم شخص شاه به پسرانش داده می شود.

«فتحعلیشاه قاجار»، چنانکه گفته شد، با اختیار همسران فراوان - که برای تفریح و نیز مطیع ساختن رؤسای ایلات و خوانین محلی و منطقه ای صورت می پذیرفته - اولاد بسیار یافت. او به فرزندان ذکور خود القاب مطمئنی نظیر «نایب السلطنه، ظل السلطان، فرمانفرما، شجاع السلطنه، حسام السلطنه، ملک آزاد، دولت‌شاه و ...» داده و زنان و دختران خویش را «شمس الدوله، قمر السلطنه، فخرالملوک و ...» می خواند.

«جیمز فریزر» که در این دوران در ایران بسر می برده، نوشته است که شاه «افراد خاندان خود، پسرها، دامادها و نوه‌های خود را به حکومت ایالات و ولایات شاهنشاهی می گمارد».

این شیوه حکومتی که می توان از آن به «قاجاری نمودن ایران» یاد نمود، مؤلفه تازه ای در متن استبداد کهن ایرانی به شمار می آید که پیش از آن به صورت فراگیر نبوده و بدین لحاظ پدیده سیاسی کاملاً جدیدی محسوب می شود. با نگاهی به آثار و مکتوبات باقی مانده در می یابیم که در زمان فتحعلیشاه، شاهزادگانی به شرح زیر حکومت ولایات مهم را در اختیار داشته اند: «عباس میرزا» در آذربایجان، «محمدعلی میرزا» در قزوین، «محمدولی میرزا» در خراسان، «حسین علی میرزا» در شیراز، «حسنعلی میرزا» در تهران، «محمدعلی میرزا» در ساری، «عبدالله میرزا» در زنجان، «سیف الدین میرزا» در

سمنان و قزوین .

با فزونی عدۀ شاهزادگان، که در آغاز سلطنت «ناصرالدین شاه» به دو هزار نفر بالغ می گردیدند، تقسیم بندی خاصی در این قشر پدید می آید. مسئله خون و نژاد، اساس این تقسیم بندی است که از ماهیتی طبقاتی و سیاسی برخوردار بوده است بر این اساس در یک دسته بندی کلی شاهزادگان به دو گروه به شرح زیر تقسیم می شده اند:

نخست آنهایی که فرزند شاه بوده یا از فرزند ارشد او عباس میرزا باقی مانده اند. و دوم کسانی که از دیگر فرزندان شاه بوده و از طرف مادر منتسب به قاجارها نیستند.

سمت حکمرانی ولایات و ایالات، که به خودی خود، قرار گرفتن در طبقۀ ملاکین و خوانین را به همراه می آورده، اغلب در اختیار شاهزادگان دستۀ اول بوده که بلند پایه ترین مقامات نظام قاجار به محسوب می شده اند. به عنوان شاهد و مثال می توان از «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» و «ابراهیم خان ظهیرالدوله» یاد نمود.

درآمد گروه دوم شاهزادگان، بیشتر متکی به مستمریهای دریافتی از طریق دیوان سالاری بوده؛ چه، اینان نقش چندانی در اداره کشور و ساختار سیاسی آن نداشته اند. نکته قابل ذکر نقش شاهزادگان در ساختار سیاسی، تغییر مقام و موقعیتشان به واسطه جابجایی یا مرگ پادشاهان است. چنین پدیده ای، به کنار گذاشته شدن شاهزادگان ناسازگار با شاه جدید، از مناصبشان انجامیده و حتی باعث پدید آمدن شورشهایی در این رابطه گردیده است. از جمله این شورشها، مخالفت شاهزادگانی چند با به تخت نشستن «محمدشاه» می باشد.

«قاجاری نمودن ایران»، به لحاظ سیاسی نتایج مهمی پدید می آورد که عبارتند از:

۱. تحکیم اساس و بنیان سلطنت پادشاه و حکومت ایل قاجار از آنجایی که شاهزادگان (با نمایندگان سیاسی حکومت) به لحاظ خونی و نژادی به آن مربوط می شده اند، میان ابقای ایفای نقش آنها و دوام حکومت رابطه ای مستقیم وجود داشت و به نظر می آید که فتحعلیشاه، با در نظر گرفتن چنین مسئله ای فرزندان خود را به حکومت ایالات و ولایات منصوب می نموده است. چنانکه «واتسن» در این باره می نویسد: «شاه چهار پسر رشید و دلیر داشت که برای نگاهداری ایالتهای متعدد قلمرو خود به یاری آنها متکی بود». امین الدوله نیز در خاطرات خود به این نکته اشاره می نماید.

۲. ایجاد دربارهای ایالتی و ولایتی گرانقیمت: شاهزادگان پس از استقرار در

ایالات و ولایات، هر یک دستگاهی برای خویش به وجود می آورده اند که اگر از نظر شکوه و جلال از دربار شاه گرانقدرتر نبوده، از نظر جبروت چیزی از آن کم نداشته است. بایستی یادآوری نمود که انجام این کار، بار مالی گزافی به همراه داشته که همواره بر دوش مالیات دهندگان ایالات و ولایات بوده و نتیجه چنین اوضاعی به گفته «فریزر» به «نفرت کامل عامه از نسل و نژاد قاجار» می انجامد.

۳. بوجود آمدن قشر زمینداران بزرگ از شاهزادگان: پادشاهان قاجار، برای تأمین مخارج گزاف شاهزادگان و شاهزاده خانمها، املاک و مزارع خالصه حکومتی را به ایشان می بخشیده اند و بدین ترتیب، آنان علاوه بر دارا بودن عنوان شاهزادگی و بر عهده داشتن حکومت ولایات و ایالات، در ردیف زمینداران بزرگ نیز قرار می گرفته اند.

۴. شاهزادگان به عنوان عامل بی ثباتی: نتیجه دیگر «قاجاری نمودن ایران»، «بحران زایی شاهزادگان» است. رخ نمون این مسئله در دو جا است: (۱) در ولایات تلاش برای تیول سرزمینهای بیشتر (۲) به هنگام روی کار آمدن شاه جدید. مثلاً می توان به نزاع محمدرولی میرزا و عباسقلی میرزا در نواحی شرق ایران اشاره کرد که سرانجام به دخالت عباس میرزا می انجامد.

ب) درباریان و عناصر بالای دیوانی

درباریان که از مهمترین ارکان حکومتی قاجارها به شمار می آیند، ترکیبی از سه گروه زیر بوده اند:

(۱) خانواده سلطنتی (۲) صدراعظم و درباریان (۳) مأموران عالی رتبه دیوانی و لشگری منظور از «خانواده سلطنتی»، آن گونه که اعتماد السلطنه نیز اشاره می کند، شاه و حرمسرای وی و رؤسای ایل قاجارند که در این دوران نبض حکومت در دست ایشان است. گروه عظیم دیوان سالاران، یعنی صدراعظم و جمع درباریان، به همراه مأموران عالی رتبه دیوانی نیز اداره امور کشور را بر عهده داشته. به قول «دوارد پولاک» بیشترین نفوذ را بر حکومت اعمال می کرده اند.

در این زمان، مأموران عالی رتبه لشکری، گروه دیگری از درباریان هستند که از بین شاهزادگان و نیز از میان عناصر دیوانی انتخاب شده، با دریافت عناوین نظامی به

مداخل و مدارجی دست می‌بایند. با آنکه این عناوین نظامی توسط بخش عظیمی از سردمداران قاجاری، بدون داشتن کمترین تبحر و مهارتی در این رشته، یدک کشیده می‌شده، اما نظامیان صلاحیتداری وجود دارند که از درون طبقه خویش بالا آمده‌اند و جایگاهی را در سازمان سیاسی قدرت بر عهده داشته‌اند.

ج) رؤسای ایلات بزرگ

سرزمینهای درونی فلات ایران، به دلیل جاذبه‌های بی‌شمار برخاسته از وضعیت جغرافیایی خاص خود، از دیرباز مطمع نظر ساکنان سرزمینهای بیابانی مجاور آن بوده است. پس از فروپاشی دولت ساسانی و از میان رفتن قدرت دولت مرکزی، کوچ‌نشینان مناطقی یاد شده، در گروه‌های بسیار به ایران آمده و پس از جنگ‌های متعدد، در نهایت در این کشور مأوی گزیدند.

با ورود گروه‌های یاد شده به ایران، علاوه بر تأثیرات و تغییرات فراوان سیاسی و اقتصادی، با دگرگونی‌های جمعیتی عمده‌ای روبه‌رو هستیم که طی آن جمعیت ایلات بر دیگر بخشها فزونی می‌یابد. ناگفته نماند که جغرافیای کوهستانی ایران نیز به انجام چنین تغییری کمک فراوان نموده است. پیامد این دگرگونی ساخت جمعیتی، تسلط ایلات بر دستگاه قدرت سیاسی است که تا هنگام ظهور حکومت رضاشاه، میان رؤسای آنان در گردش بود.

برای توضیح چگونگی به قدرت رسیدن ایلات، تکیه بر ساختار درونی را ملاک قرار می‌دهیم. منابع عمده استواری پایه‌های اقتدار سیاسی ایلات عبارتند از: الف) برخورداری از همبستگی بالای درون‌گروهی که تبلور سیاسی ویژه خویش را در قدرتمندی رؤسای ایلات یافته که مظهر همبستگی اجتماعی و سیاسی آنها به شمار آمده و پایه توانایی ایشان را برای کسب قدرت فراهم می‌نموده است. ب) برخورداری ایلات از گروه‌های مسلح قدرتمند برای محافظت از افراد خود. وظایف این گروه‌ها دفاع از ایلات در مواقع ضروری، و نیز به دست آوردن سرزمینهای تازه‌ای برای آنها بوده است. ترکیب این دو پایه اقتدار سیاسی امکانات لازم جهت قبضه قدرت را در اختیار رؤسای ایلات - که به دنبال بروز فرصتی مناسب برای قبضه قدرت سیاسی بوده‌اند - قرار می‌داده است. چنانکه پس از ایلغار مغول به ایران نیز، تحولات سازمان قدرت

سیاسی بطور دقیق چنین مسیری را می‌پیماید. نکته ذکر شده، در مورد قاجارها نیز درست است. آنها با تکیه بر اتحاد ایللیاتی خود بر ایلات «لک‌ولر» چیره گشته و قدرت سیاسی را به دست می‌آورند.

این امر، در دست داشتن سردمداری جامعه در سالهای اولیه حکومت قاجار (نظیر نخستین دوره صفویه) توسط رهبران ایلات بزرگ را توجیه می‌نماید. در زمان قاجارها، جز خود آنها، حضور گروه‌های ایللیاتی قدرتمند دیگری را مشاهده می‌کنیم: بختیارها، افشارها، اکراد، قشقائیا، قراگوزلوها، و اعراب ناحیه فارس. در این دوران «اوبه» های ترکمان با وجود برخوردار از توانایی بالای نظامی، مشارکت چندانی در قدرت سیاسی نداشته‌اند. منشاء قدرت رؤسای ایلات نیز نیروهایی بوده که می‌توانسته‌اند در اسرع وقت گردآوری کنند و در صورت لزوم به یاری شاه یا حکام منصوبش بفرستند. گزینش رؤسای ایلات، گزینش درون گروهی بوده، و هر چند حکومت قاجاریه انتصاب آنها را حق خود دانسته و این حق را در نخستین تسلط خود بر ایلات به دست می‌آورد، اما در عمل شاه ناگزیر از گزینش رهبران ایلات از میان خود آنها بود.

وظایف عمده رؤسای ایلات در برابر حکومت عبارتند از: ۱- تأمین نیروهای نظامی برای ارتش شاه ۲- گردآوری مالیات. ایشان در قبال وظایف یادشده از امتیازات زمینداران بزرگ بهره‌مند می‌شده‌اند.

خصلت گریز از مرکز و شورش بر حکومت مرکزی توسط رؤسای ایلات که از توانایی خاص نظامی آنها و وسعت اراضی تیولشان برمی‌خیزد، نکته مهم دیگری است که بایستی بدان توجه داشت. این مشکل که همواره فراروی حکومت قاجاریه بوده، هر از چندی مشکلاتی برای آنها فراهم می‌نماید.

بنابراین نقشهای دوگانه رؤسای ایلات، در برخورد با حکومت مرکزی عبارتند از: حامی حکومت بودن از سویی، رودرروی قدرت مرکزی قرار گرفتن به دلیل خصلت گریز از مرکزشان، از سوی دیگر؛ با همه اینها، سرانجام قاجارها بخش قابل ملاحظه‌ای از ایلات کشور را در طول دوران حکومتشان به حمایت خود جلب می‌کنند.

د) خوانین روستاها و حکام منطقه ای و محلی
خوانین روستاها

طبقات قابل تفکیک از یکدیگر در بافت روستایی ایران عصر قاجار عبارتند از: ۱-
طبقه زمینداران ۲- طبقه خرده مالکان و رعیتها.

در طبقه زمیندار، این مالکین بزرگ بودند که بخشهای وسیعی از زمینهای مزروعی را در اختیار داشتند. به عبارتی صاحبان قدرتمند جامعه روستایی ایران محسوب می شدند.

درآمدهای کلانی که از راه سرپرستی املاک نصیب زمینداران بزرگ می شد، مناصب دولتی را در اختیارشان می گذاشته و بدین ترتیب آنان را در ساختار سیاسی کشور سهم می نموده است. می توان گفت بسیاری از حکام ایالات و ولایات از میان همین زمینداران بزرگ برگزیده می شده اند. مالیات پرداختی آنها به حکومت مرکزی و برخورداری از نیابت حکومت مرکزی در اداره سیاسی منطقه خود نیز پیوند دهنده آنان با ساخت سیاسی کشور بوده است.

حکام منطقه ای و محلی

اقتدار سیاسی این گروه که در زمره زمینداران منطقه ای بوده اند، در مایملک موروثی خویش بر خلاف دیگر گروههای ذی نفوذ، از طریق انتساب مستقیم به حکومت مرکزی و به لحاظ حضور مداوم خاندانشان در حیطه موروثی به دست نمی آمده است، بل، برخورداری از ویژگیهای خاصی، حکومت را به سهم نمودن ایشان در اداره کشور ناگزیر می نموده:

۱. قرار گرفتن این دسته از حکام (به عنوان نیروهای محلی) در اختیار حکومت مرکزی به هنگام وقوع شورشهای منطقه ای علیه آن. چنانکه «حسام السلطنه» چندین بار به کمک خاندان قوام، شورشهای منطقه ای فارس را سرکوب می کند. بدین لحاظ، این گروه سوای از پایگاه و خاستگاه متفاوتشان در قدرت سیاسی، همواره از ارکان منطقه ای حکومت قاجارها، به شمار می آمده اند.

۲. قابل توجه بودن تحمل کمترین آسیب برای این حکام، به دلیل عدم پیوند ساختاری با ایجاد ایلیاتی حاکم (حکومت وقت) در هنگام جابجایی قدرت. به عبارتی

دیگر، آمدن و رفتن حکومتها، تأثیر چندانی در برجای باقی ماندن این گروه نداشته است.

هماهنگی حکام منطقه ای و محلی با حکومت مرکزی، هر چند دائمی است، از مناسبت این گونه آنان با شاهزادگان و حکومتهای منطقه ای خبر نمی دهد. چه، این حکام گاه متحد آنها (شاهزادگان و حکومتهای منطقه ای) به حساب آمده و در مواردی نیز، علیه آنان (شاهزادگان و حکومتهای منطقه ای) دست به اقداماتی می زده اند.

خاندان «قوم الملک» در شیراز، که از قدیمترین خاندانهای حکومتگر منطقه ای فارس محسوب می شوند، نمونه ای از این دستند. آنان که سالهای زیادی را برخوردار از نفوذ و اقتدار سیاسی بالا در این ناحیه می گذرانند، با وجود تعیین مأمورین حکومتی از طرف حکومت مرکزی، اداره واقعی منطقه را در دست دارند.

زمینداری، مهمترین منبع قدرت

عناصر و سرچشمه های اصلی قدرت را بایستی در پایه یا پایگان آن جست و بدون درک مفهوم طبقاتی قدرت؛ این مهم، امکان پذیر نخواهد بود. برای شناخت منبع طبقاتی قدرت سیاسی قاجاریه، بدون تردید بایستی از زمینداری، به عنوان بنیان و اساس ماهیت مناسبات اقتصادی سراغ گرفت. زمین، در شکل زراعی و مرتعی آن - که مورد استفاده احشام ایلات قرار می گیرد - مهمترین منبع تولید ثروت در ایران آن روزگار محسوب می گردد.

بر این مینا، می توان گفت، در این روزگار تکیه بر «زمینداری»، تنها امکان کسب و حفظ قدرت سیاسی است. نکته فوق به ویژه با توجه به میزان محدود زمینهای قابل کشت به نسبت جمعیت و علاوه بر آن، کمبود آب، آشکار می گردد.

مروری بر آناتومی قدرت سیاسی در عصر قاجاریه، خاندان شاهی و مأموران عالی رتبه اداری و نظامی، و نیز رهبران ایلات را به عنوان بزرگترین زمینداران کشور نشان می دهد. در عصر قاجاریه، در اختیار گرفتن منابع تولید، پشتوانه اساسی حفظ و تداوم ساخت سیاسی محسوب می شود. گزارشی از اوضاع کشور در ابتدای سلطنت قاجاریه، نشان می دهد که صاحبان تیول و اقطاع (شاهزادگان و اشراف ونجبا و رؤسای ایلات و فرماندهان ارتش) توده عظیم روستاییان را وادار به پرداخت مالیاتهای سنگین و

کمرشکن نموده و این مالیاتها را به مصرف دوگانه مخارج دربار و جنگهای بی حساب می‌رسانده‌اند.

اسناد و مکتوبات نشان می‌دهند که در اواخر قرن نوزدهم، «مسعود میرزا ظل السلطان» دو پنجم مساحت کشور را تحت سیطره خود داشته، و رسماً مالک آن اراضی بوده است. مدت ۲۲ سال، ناحیه «نطنز» تیول «حسام السلطنه» بود. ناحیه «نایه» تیول صدساله خاندان «مستوفی»، و قریه «راوند» و «نوش آباد» در کاشان، تیول ابدی خاندان «عیسی بیگلربیگی» بوده است. نمونه‌های یاد شده، نشانگر پیوند عمیقی است میان ساختار اقتصادی کشور و بخش عمده آن یعنی زمینداری با ساختار سیاسی.

۳. حکام ایالات: شاهان کوچک منطقه ای

حکام ولایات و ایالات، مستقیماً از جانب شخص شاه یا صدراعظم برگزیده می‌شده‌اند. اینان در حوزه مأموریت خود، برخوردار از حاکمیتی بالنسبه مطلق بوده، نظیر شاه تمام اختیارات دولت را در آن حوزه در دست داشته، و فقط در موارد زیر در مقابل حکومت مرکزی مسئول بوده‌اند:

مالیات ارضی، سربازگیری برای ارتش و عواید گمرکی در نقاطی که گمرک وجود داشت.

وجوه قابل مشاهده رابطه حکام ایالات با شخص شاه عبارتند از: ۱- تعیین مستقیم ایشان توسط شاه و واگذاری مسئولیت جمع آوری مالیات و انتظام آنها و ایجاد رابطه ای دوطرفه و مبتنی بر تنظیم قراردادی فی مابین شاه و آنان، که در ضمن اشاره دارد بر اختیار تأمین حقوق و مزایای مناسب شأن خود از همان محل درآمدهای حوزه حکومتی شان. برابر این قرارداد، حاکم در قبال پرداخت میزان معینی مالیات و ایجاد نظم، می‌تواند در منطقه ای مشخص حکمرانی کرده و حقوق و مواجب خود را نیز از همان ناحیه تأمین نماید. ۲- به مناقصه گذاردن اختیارات شاه از طرف خود. با این شیوه تعیین حکام ایالات و عدم مداخله در اداره امور منطقه مشخص می‌شده است. هر چند شاه از لحاظ حقوقی می‌تواند حاکم را عزل کند، در جریان مناقصه ایالات، این شاهزادگانند که حضوری فعال دارند.

برای بررسی نقش حکام ایالات در ساخت قدرت و تعیین مکان هندسی آنان در

هرم قدرت، ابتدا بایستی به تقسیم‌بندی موقعیت و جایگاه حکومت‌های ایالات پرداخت. چه، نمی‌توان تمام این حکومت‌های محلی را از نظر رتبه و اهمیت هم‌تراز دانست. در واقع نقش آنها در ساخت قدرت، بسته به موقعیت خاص سیاسی و اقلیمی یا مسائل خاص اقتصادی متفاوت می‌باشد.

در عصر قاجاریه ایالات کشور را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود: نخست ایلاتی که به لحاظ سیاسی، یا اقتصادی، یا قرار گرفتن در منطقه خاص مرزی، نزد شاه و دربار اهمیت بیشتری دارند. افرادی که برای تصدی این مناطق برگزیده می‌شوند، بایستی جزء عناصر اصلی و بازیگران درجه اول قدرت، یا به عبارت بهتر برخوردار از مکان هندسی ویژه‌ای در هرم قدرت باشند. بدین لحاظ عموماً شاهزادگان درجه اول قاجار جهت این امور انتخاب می‌شوند. مروری بر لیست افراد منصوب به حکمرانی ایالات مهمی چون خراسان، آذربایجان، اصفهان و ... به خوبی مؤید این نکته است.

ایالات دسته دوم، مناطق کم‌اهمیتی هستند که تعیین حکمران آنها از حساسیت خاصی برخوردار نیست. در این موارد، حکمران اغلب توسط صدراعظم و عناصر دیوانی به شاه پیشنهاد شده و او نیز حکم آنها را تأیید می‌نماید. مناطقی مانند یزد و قزوین از زمره مناطق یاد شده‌اند که حکمرانشان نفوذ اندکی در ساخت قدرت داشته و اغلب نیز در معرض جابجایی و تغییر است.

لازم به یادآوری است که حوزه و حدود اقتدار حکام به تناسب دوری و نزدیک رابطه فرد با مقام سلطنت و موقعیت وی در هرم قدرت تعیین شده و بر این اساس حوزه یاد شده از عدم تغییر برخوردار نیست. برای مثال، «مسعود میرزا ظل السلطان» زمانی تقریباً بر نصف ایران حکومت کرده و زمانی هم حوزه حکومت وی به اصفهان محدود می‌گردد.

۴. دیوان سالاری: بستر گذار قدرت و مکانیزم اجرایی آن

مجموع کارگزاران حرفه‌ای اداری - مالی و مناسبات درون گروهی آنان، تشکیلات دیوان سالاری دوره قاجار را شکل می‌بخشند. در این دوران عناصر دیوانی به ترتیب

اهمیت عبارتند از: ۱. صدراعظم ۲. دیوان سالاران صاحب منصب ۳. دیوان سالاران متوسط الحال ۴. میرزاها.

۱. صدراعظم: بزرگترین مقام اداری به وی تخصیص یافته است. در عصر قاجاریه، لقبهای گوناگونی نظیر اعتمادالدوله، امیر، امیرالدوله، قائم مقام، و صدراعظم، برای این مقام به کار می‌رود. صدراعظم نماینده واقعی حاکمیت است، چرا که با استفاده از عناصر دیوانی، امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور را اداره می‌نماید. نکته قابل ذکر آن که ترس شاهان قاجار از سپردن کشور به دست فردی از خاندان خود، موجب می‌شده که اغلب صدور قاجاریه از خاندان شاهی نباشند.

۲. دیوان سالاران صاحب منصب: این دسته که مقامات بالای دیوانی را به خود اختصاص می‌دهند به دلیل موقعیت خاص خود در دستگاه اداری، به طور عمده از زمینداران بزرگ محسوب می‌شده و از عناصر اصلی ساخت قدرت سیاسی بوده‌اند.

۳. دیوان سالاران متوسط الحال: وابستگی این گروه که عهده دار مسئولیت اداره دیوانی و اجرایی کشوراند به ساخت قدرت بسیار کمتر از دسته دوم بوده و از این رو به راحتی قابل جایگزینی‌اند. به لحاظ اقتصادی نیز جزء طبقه مالکین به شمار می‌آیند.

۴. میرزاها: بخش پایینی دیوان سالاری را تشکیل می‌دهند. آنها که وابستگی مستقیم بسیار اندکی به حکومت قاجار دارند، در مجموع جزء طبقه متوسط آن روزگار محسوب می‌شده‌اند.

نقش و جایگاه هر یک از این گروهها در ساختار سیاسی از رتبه اجتماعی شان برمی‌خیزد. صدراعظم و وزرا بازیگران اصلی قدرت بوده و در بالای هرم دیوان سالاری قرار دارند. بخشی از قدرت نیز به قشر میانی دیوان سالاری اختصاص یافته که با اتصال به شاهزادگان و اشراف و اعیان و تصاحب پست‌های اداری-مالی بدان دست می‌یابند و میرزاها که در تصمیم‌گیریها شرکت ندارند، تبعاً نقشی نیز در ساختار قدرت سیاسی بر عهده نمی‌گیرند.

دیوان سالاری، به عنوان بستر گذار قدرت سیاسی و مکانیزم اجرایی آن، از قشرهای مختلفی که ذکر شد تشکیل یافته است. میزان تمتع و مشارکت این اقشار از «قدرت سیاسی»، بسته به میزان تماس ایشان با آن تعیین می‌شود. البته به دلیل عدم وجود نظام دیوانی در قالب «کاست»، شاهد تحرك عمودی منزلت افراد در این نظام به

صورت صعود و سقوط مقام عناصر دیوانی هستیم، که رشد و در نهایت، مشارکت بیشتر در ساختار قدرت سیاسی را ممکن می‌سازد. نکته دیگر آنکه، حفظ و تداوم مشاغل دیوانی رابطه‌ای مستقیم با توانایی اقتصادی و مالی رو به تزاید متصدیان آن داشته و به نوبه خود در استمرار ایفای نقش این اقشار در ساختار قدرت سیاسی مؤثر واقع می‌شود.

۵. الگوی توزیع قدرت سیاسی

شاه این مصدر اولیه و اصلی انتقال و توزیع قدرت در ساخت سیاسی قاجاریه که عالیترین مقام اداری را تعیین کرده، به انتصاب حکام ایالات و ولایات پرداخته، سفیران را برمی‌گمارد، و نحوه پرداخت حقوق و مزایا را به افراد مشخص می‌نماید، و نیز، حیطه قدرت هر یک از عناصر اصلی ساختار قدرت را تعیین می‌کند و با مسائلی برآمده از ترکیب ساختار قدرت سیاسی که در نهایت به چگونگی کنش او در این رابطه می‌پرداختند، مواجه است. مهمترین مسائل یاد شده عبارتند از:

۱. حصول رضایت عمومی، با ملحوظ داشتن سهم هر یک از اجزای تشکیل دهنده هرم قدرت در آن.

۲. در نظر گرفتن این عامل که عناصر آشوبساز قاجاریه - به ویژه خاندان شاهی که بر تواناییهای خاص برآمده از گستردگی قلمرو مالکیت و انباشت سرمایه راکد تکیه دارند - چنان قدرتمند نگردند که سرمداری شان در اداره امور کشور بیش از شخص شاه باشد.

۳. توانایی شاه برای حاکم نمودن افرادی از طبقات غیر حاکم بر مصدر امور، با در نظر گرفتن حقوق ویژه‌ای که سلطنت مطلقه به او می‌دهد. البته این امر بایستی به گونه‌ای انجام گیرد که از ضایع شدن حقوق طبقاتی که می‌توانند به شورش دست یازند، جلوگیری شود.

نکته اخیر، توجیه گر انتخاب برخی از صدر اعظماهای قاجاریه است که به طریق یاد شده وارد هرم قدرت می‌شوند.

۴. تنظیم عملکرد شاه در جریان توزیع قدرت، به ویژه پس از وقوع جنگهایی که باعث افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران شد، به گونه‌ای که مخالفت صریح این

دولتها را به همراه نداشته باشد.

به غلظت موضوع یاد شده، به ویژه در دورانه‌های دوم و سوم قاجاریه (از دوران مشروطیت تا استبداد صغیر، و از استبداد صغیر تا پادشاهی رضاخان) با افزایش نفوذ و دخالت خارجی‌ان در دستگاه حکومتی افزوده می‌شود.

رخ‌نمون اصلی، در اینجا، نمود پیچیده روابط شاه و عناصر اصلی تشکیل دهنده قدرت در ارتباط با نحوه توزیع آن است. چنانکه گفتیم در ساختار قدرت سیاسی قاجارها، شخص شاه از قدرتی مطلق برخوردار بوده است. حق و صواب امور، بسته به تشخیص او و الزام عمل بدانها به نظر او بسته است. از دیگر سو، در هرم قدرت، عناصری را مشاهده می‌کنیم که با تمتع از آن، مانع دگرگونی‌های ساختاری هستند. این فاکتور، امکان نادیده گرفتن برخی از منافع طبقات حاکم را از شاه می‌گیرد.

برای توضیح بیشتر، بایستی گفت روابط میان اقتدار شاه و عناصر ذی نفوذ قدرت سیاسی به دو گونه رخ می‌نماید:

در گونه نخست، در جریان توزیع قدرت سیاسی، رفتار شاه را به شکلی مشاهده می‌کنیم که اعتراض و نارضایتی در میان عناصر اصلی هرم قدرت را به همراه ندارد. در مورد استثنایی نیز، هنگامی که شخص شاه جز این عمل کند، از اجرای فرامین او توسط عناصر اصلی هرم قدرت جلوگیری می‌شود. و البته به صورت غیر علنی و به شیوه‌های خاص در این باره می‌توان به اشکال مختلفی از این شیوه‌ها چون: کارشکنی مخفیانه، پدید آمدن توطئه در روابط شاه و عناصر قدرت، و کنار کشیدن موقت از ساختار قدرت، اشاره نمود.

گونه دوم: به طور کلی قدرت مطلقه شاه، عموماً مجابگر عناصر اصلی ساختار قدرت در تبعیت از فرامین اوست. چنانکه دیدیم، نقش و جایگاه شاه در ساختار حکومت مطلقه استبدادی، به گونه‌ای ترسیم شده که ایجاب می‌کند عناصر اصلی ساختار قدرت برای حفظ مقام و موقعیت خود با آن هماهنگ شده و تا حد امکان در معرض خشم شاه قرار نگیرند. برای نمونه، می‌توان از «میرزا یوسف مستوفی الممالک» - وزیر و صدراعظم ناصرالدین شاه - یاد نمود که در عین مخالفت با نظرات شاه در موارد متعدد و از جمله تمایل شاه به نوجویی و انجام اصلاحات - که برآمده از القائات «میرزا حسین خان سپهسالار» است - همچنان در هرم قدرت به عنوان

یک قطب باقی می ماند.

در خاتمه این بحث، بایستی در نظر داشت که در روند توزیع قدرت سیاسی، نقش شاه همواره تعیین کننده نیست. موارد متعددی مشاهده می شود که یکی از عناصر اصلی ساختار قدرت، بیش از او در نحوه توزیع قدرت سیاسی مؤثر واقع می شود. برای مثال، «حاجی میرزا آقاسی» در دوران صدارت خود در عهد محمدشاه، از چنین نقشی برخوردار است. در عین حال، باید متوجه بود در این حالت نیز در مطلقه بودن قدرت شاه محل تردیدی وجود نداشته و تمام کارها به نام وی صورت می پذیرد.

۶. ساختار قدرت و نیروهای نظامی

پادشاهان قاجار، شاید به علت حضور ایلات و نقش اساسی آنها در ساختار قدرت - که با اتکا به توان بالفعل خود از آنچه به دست آورده بودند، حراست می کردند - به ایجاد نیروی نظامی مدرنی که از توانایی حفاظت از آنها در مقابل حملات خارجی و شورشهای داخلی برخوردار باشد، توجه چندانی ندارند.

جنگهای ایران و روس، و ناتوانی این نیروها (نیروهای نظامی سنتی و ایلیاتی) در تقابل با ارتش منظم دولت مقتدر روسیه، ضرورت ایجاد نیروی نظامی یک دست و متمرکز دولتی را آشکار می سازد.

در این راستا، عباس میرزا جهت تشکیل قشون منظم به اقدامات زیر دست می زند:

۱. استخدام کارشناسان نظامی از کشورهای مختلف، به ویژه فرانسه.

۲. ایجاد کارخانه های اسلحه سازی.

۳. تشکیل نخستین واحدهای منظم نظامی.

۴. اعزام عده ای از جوانان ایرانی جهت تحصیل علوم و فنون جدید به اروپا.

با مرگ عباس میرزا، اصلاحات نظامی نیز به فراموشی سپرده شده و تا عهد صدارت امیرکبیر دنبال نمی شود. در دوران صدارت امیرکبیر، بار دیگر مرده ریگ این سیاست (اصلاحات نظامی) از پس سالها غفلت سر برآورده، و می شکفت.

اینچنین، در دوره قاجاریه، آنانی که دارای مناصب نظامی هستند نه به دلیل کاردانی در مناصب خود، بل به خاطر برخورداری از امتیازات دیگری چون زمینداری، یا ریاست ایل، در ساختار قدرت نقشی بر عهده دارند. به گفته محققان کمبریج، بسیار از

صاحب‌منصبان نظامی در این دوران، به واسطه جایگاه طبقاتی یا سیاسی به این مناصب دست می‌یافته‌اند.

نبود نیروهای نظامی قدرتمند مستقل از ساختار ایللیاتی، علاوه بر عدم بر عهده گرفتن نقش این طبقه (نیروهای نظامی) در ساختار قدرت قاجاریه، نتایج متنوعی چون ایجاد اختلاف میان نیروهای مخالف، پیدایش شیوه‌های تطمیع و ارضاء (رشوه) گروگان گرفتن فرزندان رؤسای ایلات، و نیز وصلت شاه با دخترانشان جهت نزدیکی و برخورداری از حمایت آنها را به دنبال دارد؛ نتایجی که از ضعف ساختاری نظام حکومتی قاجاریه خیر می‌دهد.

در تبیین علل عدم ایجاد سازمان نظامی مرکزی در این دوران - که در نهایت قوای نظامی - سنتی ایران را به بی‌نظمی و انحطاط می‌کشاند - بایستی به عوامل زیر توجه نمود:

فروش مناصب نظامی به عناصر سیاسی، نظیر شاهزادگان و عناصر بالای دیوانی (که از هیچ‌گونه توانایی و صلاحیت نظامی برخوردار نیستند) توسط حکومت، این نیروها را به صورت سازمانی وابسته به سایر نهادهای اجتماعی مطرح ساخته، و عدم استقلال نیروهای یاد شده به صورت یک سازمان نظامی گوش به فرمان در هرم قدرت، سبب برعهده گرفتن و توزیع نامطلوب نقش آنها توسط نمایندگان نهادهای یاد شده (که مناصب بالای نظامی را برعهده دارند) در ساختار قدرت سیاسی می‌گردد.

نکته دیگر، جلوگیری به نظر آگاهانه حکام ایالات و رؤسای ایلات و قبایل از شکل‌گیری نیروهای نظامی منظم وابسته به دولت می‌باشد، به دلیل بی‌نیازی حکومت از نیروهای ایلات یاد شده در اثر پیدایش چنین نیروی نظامی‌ای و امکان سرکوب شدنشان توسط آن نیروها، تجربه‌ای که بعدها رخ نشان داد.

نیز، تنافی سیاست دولتهای روسیه و انگلستان که در این زمان در ایران با جلب حمایت ایلات مستقر در مناطق تحت نفوذ خود، امنیت دلخواه خویش را تأمین می‌نمایند و عدم همخوانی منافع این دولتها با شکل‌گیری نیروهای مسلح متمرکز در ایران است که تلاش دولتهای یاد شده در جهت جلوگیری از تشکیل نیروهای نظامی مستقل در ایران را معنا می‌بخشد.

۷. روحانیت و ناسازگی قدرت سیاسی

در دوران قاجار قدرتمندی قابل ملاحظه ای که روحانیت به دلیل خصلت دینی جامعه ایرانی و نفوذ فوق العاده اعتقادات و آداب و رسوم دینی در این کشور، و به لحاظ صبغه اعتقادی خود به دست آورده بود، با گذشت زمان این قشر را همچون نهادی سامانمند به نیروی سیاسی در طول تاریخ ایران بدل می نماید.

به همین لحاظ، حکومت هماره با تعیین جایگاهی ویژه برای روحانیون، از قلمرو سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ایشان دفاع می نموده است. هر چند، نکته اخیر به معنای قرار گرفتن آنان در دایره بازیگران اصلی قدرت سیاسی (علی رغم مشارکت فعل آنها در اداره امور) نیست. به دیگر سخن، می توان گفت روند تحولات قدرت سیاسی تا ظهور مشروطیت، آن گونه صورت نمی پذیرد که روحانیت جزء ارکان رسمی حکومت به حساب آید. این امر، بیشتر از عدم تمایل شاهان قاجار ناشی می شود تا خودداری رهبران دینی از مشارک در امور سیاسی و البته، عدم تمایل شاه و هرم قدرت نیز در موضع و نوع توزیع قدرت سیاسی سرچشمه دارد. چه، اصل دینی کردن همه امور (که سخت مورد توجه روحانیت است) برای نظام حکومتی قاجارها خطری مهار ناشدنی به شمار می آید. چنانکه، در طی تجربیات گوناگون، بارها به شاهان قاجار رخ نشان می دهد.

در نظر نگرفتن جایی برای رهبران دینی در الگوی توزیع قدرت سیاسی (که جدایی نقش نهاد مذهبی از نهاد سیاسی را به دنبال دارد) به همراه تمرکز سطح عالی رهبران دینی شیعی در نجف و کربلا، خارج از تمامیت فرمانفرمایی پادشاه ایران، موجب استقلال فزاینده نهاد مذهبی می گردد.

در عین حال، به تدریج ضمن قبول شاه، همچنان به عنوان سایه خدا در روی زمین، فرض طرح او به نام نایب امام غائبی که مجتهدان را زیر پوشش خود بگیرد، توسط رهبران مذهبی کنار گذارده شده، این سان، نقشهای نهاد مذهبی و نهاد سیاسی تمایزی آشکار می یابند.

با طرح این تمایز، حکومت قاجاریه نیز سیاستی دوگانه بر برخورد با روحانیون در پیش می گیرد، ضمن تلاش در جهت جلب حمایت آنها، از تقسیم قدرت با آنان خودداری ورزیده و تا بدانجا پیش می رود که در مواردی به تبعید آن دسته از رهبران محلی مذهبی می پردازد که برای حاکم محلی خطرناک تجلی می کنند. در عین حال، با

طرح نهاد مذهبی به عنوان حامی و ملجاء مردم در برابر قدرت خودسرانه حکومت، رهبران مذهبی از پایگاه ویژه‌ای در جامعه برخوردار می‌گردند که نوعی «اقتدار سیاسی» به همراه داشته و آنان را قادر می‌سازد در برابر قدرت سیاسی ایستاده و حتی با آن به مبارزه برخیزند. بررسی قیام تنباکو این نکته شده را به خوبی عیان می‌سازد.

«خانم کدی» در تحلیل مناسبات نهاد مذهبی با پادشاه در این دوران نوشته است: «آنچه برای قدرت دولت مرکزی از قبایل و خانواده‌های پر قدرت نیز خطرناک‌تر (مهمتر) می‌نمود، نفوذ عظیم علمای مذهبی شیعه بود. در حالی که سلاطین صفوی با این ادعا که آنها از اولاد ائمه می‌باشند، و با کنترل قابل ملاحظه بسیاری از رهبران مذهبی، موفق شدند از عواقب بسیار خطرناک رشد قدرت اجتماعی اقتصادی و نیز داعیه‌های عقیدتی علما در امان بمانند. ولی این مسأله در مورد سلاطین قاجار کمتر صادق بود.»

در تحلیل کلی می‌توان گفت: در این دوران، علما و رهبران دینی ضمن تأیید اساس حکومت و همسویی ضمنی با آن، هیچگاه رسماً در مجموعه بازبزرگان اصلی قدرت قرار نمی‌گیرند. گفته «ملا محمد صادق برغانی» به حاکم قزوین، به خوبی نگرش روحانیون و حکومتگران را نسبت به یکدیگر روشن می‌کند: «حکمرانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی دارید پس از عزل آن همه لذاذید در حین فقدانست ولیکن علما دائم الحضور در نزد حضرت آفریدگارند و ... به محض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می‌باشید و ما را احترام می‌کنید و تعظیم و توقیر و تکریم می‌نمایید، هر چه بگوییم لابد می‌شنوید پس این سطوت خدایی است و برتر از همه لذاذید است.»

۸. قدرتهای بزرگ و ساختار قدرت سیاسی

آغاز پیشروی روسیه در آسیای مرکزی از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی و تفوق تدریجی سپاهیان روس بر طوایف ازبک، قزاق و ترکمن و تسلط بر نواحی آنها، به کم شدن فاصله روسها با انگلیسیها (که آهسته و آرام به سوی بلوچستان و افغانستان نفوذ می‌یافتند) انجامیده و خطر کشمکش و زدو خورد، قرار دارد یا صلح متزلزل متعقد میان این دو قدرت عظیم را تهدید می‌کند.

در همین دوران، ناپلئون بناپارت، همچون قدرت سوم، در پی سیاست گسترش

نفوذ فرانسه، به آبهای گرم خلیج فارس چشم می‌دوزد. در این میانه، ایران نظیر دیگر دوره‌های تاریخ خود و به عنوان چهار راه حوادث، محل نزاع و صحنه کشمکش قدرتهای نامبرده، شده بود.

سرانجام روسها که حرکتشان را نفوذ طبیعی خود در مناطقی که می‌پندارند بدانها تعلق دارد، می‌دانند، در سال ۱۸۰۱ میلادی (۱۱۸۰ هـ. ش. / ۱۲۱۶ هـ. ق.) با حمله به قفقاز، که خراجگذار ایران است، و ضمیمه نمودن گرجستان به خاک خود، فتحعلیشاه را «که حاضر نبود سرزمینی را از دست بدهد که قرن‌ها بر آن [دیگر فرمانروایان ایران] فرمان رانده بود[ند]»، به سختی شکست داده، و با انعقاد عهدنامه گلستان در ۱۲۲۸ هجری قمری (۱۱۹۱ هـ. ش. / ۱۸۱۳ م.) بسیاری از متصرفات ایران در قفقاز (از جمله باکو، دربند، گنجه، گرجستان) حق کشتیرانی در دریای خزر، و تعرفه گمرکی مطلوبی (البته به ضرر ایران) را به دست می‌آورند. نیز، با به رسمیت شناختن عباس میرزا به عنوان وارث قانونی تاج و تخت ایران و قول یاری او در صورت بروز اختلاف بر سر مسئله جانشینی، جهت توجیه دخالت مستقیم خود در ساختار قدرت ایران، بهانه و دستاویز مناسبی می‌یابند.

جنگ دوم ایران و روس در ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۲۰۴ هـ. ش. / ۱۸۲۶ م.) که به انعقاد عهدنامه «ترکمانچای» و طبق مفاد آن تصرف مناطق دیگری از ایران و شناسایی عباس میرزا و فرزندانش به عنوان جانشینان قانونی سلطنت قاجار می‌انجامد، روند نزول اقتدار قدرت مرکزی و از هم گسیختگی شیرازه آن را شدت می‌بخشد. بدین ترتیب، موجب پذیرش سلطه روسیه بر بخشهایی از کشور می‌گردد و پذیرا شدن دخالت و نفوذ آن در تحولات درونی ساختار قدرت سیاسی را به دنبال دارد.

انگلستان با مشاهده این اوضاع و احوال برای جلوگیری از نفوذ روزافزون روسیه در ایران، و در راستای حفظ منافع خود و به ویژه هندوستان، امتیازاتی از دولت ایران طلب می‌نماید که امضای قراردادهای سیاسی و اقتصادی چندی را با حکومتگران وقت ایران (که علاوه بر از دست دادن و تضعیف اقتدار خود، درک درستی نیز از سیاست جهانی ندارند) نتیجه می‌دهد. با امضای این قراردادها، استقلال سیاسی و اقتصادی ایران، بیش از پیش دچار مخاطره می‌شود.

جنگ هرات، با توجه به فعالیتهای گسترده ناپلئون که هندوستان مرکز ثقل

انگلستان در منطقه را مورد تهدید قرار داده و به عنوان نیروی سوم در ایران مطرح شده بود، موجب افزایش تلاش این کشور برای داشتن اهرم فشار بر حکومت ایران گردیده، باعث افزایش نفوذ کارگزاران آن بر صاحبان قدرت در ایران و رؤسای ایلات جنوب و حکمرانان منطقه می شود.

بروز شرایطی که طی آن قدرت دولت مرکزی به شدت تضعیف می شود، حاصل توافق قدرتهای بزرگ است که در مجاورت ایران قرار داشتند و در راستای سیاستهای توسعه طلبانه خود تلاش می کردند. وضعیت «نیمه استعماری» ایران به ارمغان آورده می شود که در آن ضمن حفظ حاکمیت رسمی قاجاریه و عدم تبدیل کشور به مستعمره قدرتی خاص، دولتهای خارجی با تکیه بر ضعف دولت مرکزی و نفوذی که از راه قراردادهای به دست آورده اند در روند تصمیم گیریها دخالت می کنند.

همچنین، گسترش نفوذ دولتهای روسیه و انگلیس در ایران از مجرای تسلط بر دربار پادشاهی، باعث پدید آمدن گرایشی سیاسی در طبقه حاکمه ایران می گردد: انتساب درباریان و عناصر بالای دیوانی به یکی از این دو دولت و به دست آوردن مصونیت سیاسی و برخورداری از قدرت بیشتر.

گرایش یاد شده، موجب تقسیم عناصر اصلی هرم قدرت به دو گروه «انگلو فیل» و «روسوفیل» می گردد.

تتمه

«از بخت بد قاجاریه، آنان وارث دستگاه حکومتی بودند که کلیدهای آن یا به دور انداخته شده و یا گم شده بود».

ویژگیهای ساختاری قدرت سیاسی و شیوه مناسبات حاکم بر آن در ایران عصر قاجار، در نهایت نظام سیاسی قاجاریه را دچار ضعف ساختاری نمود، به ناسازگاری ذاتی اقتدار نهاد سلطنت رهنمون گشت. دگرگونیهای سیاسی حادث در نظام بین الملل و سیاستگذاریهای قدرتهای مطرح جهانی که ایران را با عطف نظر به ضعف دولت مرکزی، محل نزاع قرار داده بودند، در کنار دیگر عوامل درون ساختاری، از جمله عوامل تشدیدکننده این وضعیت به شمار می آیند.

بدین سان ایران در آستانه ظهور مشروطیت با نظامی سراسر تضاد و تناقض روبه رو

بود. و از این منظر، انقلاب مشروطیت، تلاش جهت رهیافتی در پاسخ به وضعیت موجود و معضلات آن به شمار می آید که البته بحثی مستقل و خارج از حوزه این پژوهش است.

حال پرسش اصلی این است که قاجارها به راستی وارثین کدام حکومت بوده، مرده ریگ چگونه ساختار قدرتی را به دوش داشتند؟

برای پاسخ به این پرسش، به ارائه تصویری روشن، تئوریک از ساختار قدرت سیاسی سلسله های حکومتگر ایران، در طول دوره ای طولانی از تاریخ نیازمندیم تا ضمن نشان دادن ناگزیری اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی مرتبط با امکاناتی که ویژگیهای ساختی قدرت سیاسی را شکل بخشیدند، به طرح امکانات شرایطی پردازیم که از توانایی سامانبخشی دیگر گونی تحولات به نحو دیگری برخوردار بودند.

چالش ذهنی پژوهشگر در این میانه و تلاش برای یافتن پاسخی در خور، از آنجا که او را در یافتن کلیدهای یاد شده در آغاز یاری می نماید، روشنگر وضع امروز ما نیز تواند بود.

پژوهشگر با تکیه بر ویژگیهای ساختاری قدرت، نه تنها خواهد توانست به تبیین روشمند رویدادهای سیاسی پردازد، بل امکان جمع بندی قابل اعتمادی از رویدادهای مورد بررسی را نیز خواهد یافت. چنین رویکردی، تأثیری ژرف در چند و چون نتایج حاصه بر جای می گذارد

لازم به ذکر است که به دلیل کثرت «زیر نویس» ها و «منابع» این مقاله، از چاپ آنها خودداری نموده ایم ولی خوانندگان محترم در صورت لزوم می توانند با دفتر مجله تماس حاصل نمایند.